

مضمون‌شناسی اسطوره‌ای در ادبیات تطبیقی و کیفیت کاربست آن

عبدالله آلبوغیش^{*۱}

۱. استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه علامه طباطبائی

پذیرش: ۱۳۹۶/۰۲/۱۳

دریافت: ۱۳۹۵/۰۸/۱۲

چکیده

ادبیات تطبیقی همچون دیگر علوم، دارای مبانی نظری، اصطلاح‌شناسی و روش‌شناسی ویژه خود است. مکتب کلاسیک یا تاریخ‌گرا در ادبیات تطبیقی با استفاده از روش‌هایی همچون تأثیر و اقتباس، تصویرشناسی و ترجمه‌پژوهی کوشیده است متون ادبی را مطالعه و واکاوی کند. مضمون‌شناسی و واکاوی کیفیت حضور یک مضمون یا چهره تاریخی یا اسطوره‌ای اولیه در متن ادبی، یکی از این روش‌های پژوهشی است. در پژوهش حاضر کوشیده‌ایم ضمن معرفی رهیافت مضمون‌شناسی و تبیین کیفیت کاربست آن در مطالعات تطبیقی، به تفاوت‌های ماهوی مضمون‌شناسی با نقد مضمونی، بینامتنیت و کهن‌الگو بپردازیم. براساس یافته‌های پژوهش حاضر، رجوع به پیش‌متن‌ها، اثبات وجود پیوند تاریخی میان اساطیر اولیه و روایت‌های منظوم یا داستانی معاصر، استخراج جوانب موردتوجه از یک اسطوره در روایت معاصر و ابعاد فروگذاشته آن، و تبیین علل و عوامل این مسئله، ارکان اساسی تحقیق مضمون‌شناسانه را شکل می‌دهند. درعین حال، این پژوهش با پیشنهادکردن روشی ترکیبی در مطالعات مضمون‌شناسانه، بر مبنای این باور استوار است که پژوهشگران امروزی باوجود توجه به عوامل برون‌متنی و تاریخی موجود در پژوهش مضمون‌شناسانه می‌توانند به وجه ادبی متن نیز بپردازند و از رهگذر گشودن رمزگان نهفته در آن، میزان پیوند روایت معاصر با الگوی اسطوره‌ای را نشان دهند. این مسئله در وهله بعد، ضمن زدودن استتیک (ایستایی) موجود در چنین پژوهش‌هایی جنبه دینامیک (پویا) به آن‌ها خواهد داد.

واژه‌های کلیدی: ادبیات تطبیقی، مکتب کلاسیک، مضمون‌شناسی اسطوره‌ای، روایت معاصر.

نظامنامه علمی-پژوهشی پژوهش‌های ادبیات تطبیقی
دوره ۵، شماره ۱، بهار ۱۳۹۶، صص ۱۵۱-۱۷۷

۱. مقدمه

مطالعات تطبیقی ادبیات به مثابه یکی از حوزه‌های معرفتی که متون ادبی در کانون مطالعات آن قرار می‌گیرد، متناسب با دیدگاه‌ها و مبانی فکری خود، از زوایای مختلف به متون ادبی و هنری می‌نگرد و در این سیاق، از رهیافت‌ها و رویکردهای پژوهشی گوناگون در تحلیل متون بهره می‌گیرد؛ مثلاً مکتب کلاسیک یا تاریخ‌محور فرانسوی می‌کوشد از روزنه تاریخ به متون ادبی بنگرد و در همین سیاق هم رویکردهای پژوهشی خود را تعریف کند؛ به همین علت، در این مکتب، یافتن پیوندهای تاریخی میان متون مقایسه‌شده و اثبات این پیوندها یکی از معیارهای اساسی در پژوهش تطبیقی قلمداد می‌شود. واکاوی و تحلیل رابطه تأثیر و دریافت میان دو متن ادبی ناهم‌زمان، تصویرشناسی، ترجمه‌پژوهی و درنگ در متون ترجمه‌شده و سفرنامه‌ها به عنوان متون واسطه‌ای در برقراری پیوندها میان متون، بخشی از روش‌شناسی مکتب یادشده را شکل می‌دهند. در این میان، مضمون‌شناسی در اشکال مختلف آن نیز رهیافت و روش پژوهشی دیگری در چهارچوب مکتب فرانسوی است.

از سوی دیگر، دانش‌ها متکی بر بنیان‌های نظری‌اند و با تکیه بر همین بنیان‌ها و از رهگذر روش‌های همساز با ماهیت خود می‌کوشند ضمن شناسایی ابژه‌های مناسب، آن‌ها را تحلیل کنند. دانش ادبیات تطبیقی هم از این قاعده مستثنا نیست و مانند هر دانش دیگری علاوه بر بنیان‌های نظری، روش‌ها و رهیافت‌های متنوع را آزموده است. از سوی دیگر، این دانش در کشورمان هنوز نوپا محسوب می‌شود و لازمه تقویت آن، انجام‌دادن مطالعات و پژوهش‌هایی روشمند است. پژوهش حاضر برپایه این نگاه پدید آمده و در آن تلاش شده است درحد توان، ضمن معرفی مضمون‌شناسی به منزله یکی از حوزه‌های پژوهشی ادبیات تطبیقی، ماهیت این روش مطالعاتی برای پژوهشگران تبیین شود. این کار در مرحله بعد، بستری مناسب را برای روشمندکردن پژوهش‌های حوزه ادبیات تطبیقی در کشورمان فراهم خواهد آورد.

از مهم‌ترین محورهای مضمون‌شناسی اسطوره‌ای، مقوله‌هایی همچون مضمون، درون‌مایه و اسطوره است. در پژوهش حاضر کوشیده‌ایم ضمن تبیین این مفاهیم و پردازش نظری آن‌ها کیفیت کاربست این روش در پژوهش‌های تطبیقی را توضیح دهیم.

۱-۱. پیشینه پژوهش

در مطالعات روشمند صورت‌گرفته در حوزه ادبیات تطبیقی، کمتر به رویکرد مضمون‌شناسی^۱ پرداخته شده و روش‌شناسی این رویکرد مطالعاتی به‌گونه‌ای روشن و منسجم تبیین نشده است. مقاله «بررسی تطبیقی کارکردی پیش‌نمونه در رمان مدرن» از معدود پژوهش‌هایی است که در آن، رمان‌سمفونی مردگان از منظر پیش‌نمونه‌ای کاویده شده و محور مطالعاتی قرار گرفته است (انوشیروانی و غفاری، ۱۳۹۳: ۶۳-۸۲). در این میان، سعید ارباب‌شیرانی با تألیف کتاب *اشکال یک اسطوره: گونه‌گونی شخصیت ادبی حضرت یوسف*، نمونه‌ای عملی از مضمون‌شناسی اسطوره‌ای را از طریق واکاوی کیفیت انتقال شخصیت حضرت یوسف از عهد عتیق به دو متن ایرانی و انگلیسی عرضه کرده است. نویسنده این کتاب، از مضمون‌شناسی سخن نگفته است؛ اما در طبقه‌بندی پژوهشی، این اثر در شمار پژوهش‌های مضمون‌شناسانه قرار می‌گیرد. از این منظر، در پژوهش حاضر کوشیده‌ایم با پردازش نظری اصول مضمون‌شناسی، این رویکرد را معرفی کنیم و در روشمندکردن پژوهش‌های تطبیقی در کشورمان سهیم باشیم.

۲-۱. پرسش‌ها و روش تحقیق

در پژوهش پیش‌روی، این پرسش‌ها مطرح می‌شود: اساساً مضمون‌شناسی در دانش ادبیات تطبیقی به چه معناست؟ مبانی و روش‌شناسی آن کدام‌اند؟ این حوزه با کدام‌یک از حوزه‌های معرفتی اشتراک یا تشابه دارد؟ پژوهشگر تطبیقی برای کاربست این روش درباره متون ادبی باید به چه شیوه‌ای عمل کند و کدام ابعاد را در فرایند پژوهشی خود در نظر داشته باشد؟

اساساً آیا می‌توان این رویکرد پژوهشی مکتب کلاسیک را به‌صورتی پویا درآورد یا اینکه با توجه به غلبه تفکر اصالت متن در عصر حاضر، چنین پژوهش‌هایی از گستره مطالعاتی ادبیات تطبیقی کنار رفته‌اند؟

رهیافت مقاله حاضر، متکی بر روش پژوهشی مضمون‌شناسی در ادبیات تطبیقی است و برای تبیین بنیان‌های نظری و مفهومی مضمون‌شناسی درمقام یکی از قلمروهای پژوهشی مکتب کلاسیک در ادبیات تطبیقی تلاش می‌شود. برای تحقیق یافتن این غایت نیز باید معنا و مفهوم محوری این پژوهش، یعنی مضمون‌شناسی اسطوره‌ای تبیین شود و با تکیه بر این روند خواهیم کوشید پاسخ‌هایی برای پرسش‌های مطرح‌شده در این پژوهش به‌دست دهیم.

۲. بحث و بررسی

پیش از گشودن باب بحث درباره رویکرد مضمون‌شناسی باید به مفاهیمی نظیر مضمون، مایه غالب یا نقش‌مایه، و تبیین ماهیت و تفاوت مضمون‌شناسی با نقد مضمونی، کهن‌الگو و بینامتنیت پردازیم.

۲-۱. مضمون

واژه «مضمون» که معادل واژه انگلیسی Theme در نظر گرفته شده، در زبان فارسی با واژه‌های «درون‌مایه» و «نقش‌مایه» که معادل واژه انگلیسی Motif هستند، تداخل یافته است و در فرهنگ‌های اصطلاحات ادبی و نقد ادبی، دو واژه «مضمون» و «درون‌مایه»، همسان یکدیگر به‌کار رفته‌اند. در واژگان توصیفی ادبیات، در برابر اصطلاح انگلیسی Motif، واژگان «بن‌مایه»، «مایه تکراری» و «مضمون» قرار گرفته‌اند و آمده است: «معمولاً بن‌مایه مضمون، شخصیت یا الگوی کلامی است که در ادبیات یا فرهنگ قومی تکرار می‌شود» (رضایی، ۱۳۸۲: ۲۱۴). این درهم‌تنیدگی معنایی در فرهنگ توصیفی نقد و نظریه‌های ادبی نیز بدین صورت تکرار شده است:

تم/ مضمون/ درون‌مایه، مفهومی زیربنایی و انتزاعی است که از موضوع اثر ادبی به وجود می‌آید و اجزای متعدد و بخش‌ها و موقعیت‌ها آن را به یکدیگر پیوند می‌دهد. درون‌مایه اثر با موضوع آن، یکی نیست. موضوع اثر با توجه به مناسبات ملموس، یا وقایع آن توصیف می‌شود؛ درحالی که درون‌مایه آن، بیان انتزاعی‌تر دارد (مدرسی، ۱۳۹۰: ۴۳۰-۴۳۱).

بنابراین، درون‌مایه و مضمون، یکسان تلقی می‌شوند و هردو دربرابر واژه «موضوع» قرار می‌گیرند. در *واژگان ادبیات و گفتمان ادبی* هم دربرابر اصطلاح *Motif*، واژه «درون‌مایه» آمده و «مضمون» قرار نگرفته است (مهاجر و نبوی، ۱۳۸۱: ۱۲۵)؛ اما دربرابر اصطلاح *Theme* علاوه‌بر واژه «مضمون»، واژه «درون‌مایه» نیز آمده است (همان: ۲۰۵) و بدین ترتیب، دوباره این‌دو با هم تداخل یافته‌اند.

در جایی دیگر، بازهم دو واژه «مضمون» و «درون‌مایه»، نزدیک به هم دانسته شده‌اند؛ اما این بار تلاش شده است تعریفی دقیق‌تر از درون‌مایه به دست داده شود:

مفهوم «مایه غالب» به مفهوم «مضمون» نزدیک است؛ تا به حدی که آن‌دو را خلط کرده‌اند [...] و [تعاریفی از «مایه غالب» نمی‌توان اختیار کرد که در آن‌ها از مایه، تنها نقش ساخت‌دهنده آن به عنوان مصالح اساسی برگرفته شده باشد و ناگزیر باید به تعریفی بازگردیم که نزد ارباب ادبیات تطبیقی هنوز اعتبار دارد؛ یعنی تعریفی که بوریس توماچوسکی، فرمالیست روس [ارائه کرده است که براساس آن، «مایه غالب» را واحد پایه و دقیق‌تر بگوییم «کوچک‌ترین جزء مصالح مضمونی» (یک اثر) تعریف می‌کند (سمیعی‌گیلانی، ۱۳۸۶: ۵۴).

بدین‌سان، درون‌مایه یا همان مایه غالب، خردتر و جزئی‌تر از مضمون معرفی شده است و نقش کلیدی در شکل‌دادن به ساختار ادبی متن به مضمون سپرده می‌شود.

واقعیت آن است که واژه «درون‌مایه»، معادلی فارسی برای واژه عربی «مضمون» است؛ زیرا «مضمون» از ریشه «ضمن» است به معنای چیزی را درون چیزی دیگر قراردادن و به همین علت در برابر نهاده فارسی آن، واژه «درون» آمده است؛ بنابراین می‌توان مضمون را ازمنظر

واژه‌شناختی، همان درون‌مایه به‌شمار آورد؛ اما در مطالعات ادبی باید مضمون را از درون‌مایه تفکیک کرد. مضمون، عنصر ثابت و به تعبیری، هسته مرکزی روایت ادبی و هنری، و خمیرمایه‌ای است که عناصر ادبی و هنری پیرامون آن شکل می‌گیرند و آن را درون خود جای می‌دهند؛ به همین علت نیز مضمون، نهفته است؛ یعنی درون یک ساختار قرار می‌گیرد.

دانیل هنری پاژو^۲ در مقام یکی از نظریه‌پردازان مکتب فرانسوی ادبیات تطبیقی، فصلی مستقل را تحت عنوان «مضامین» در کتاب خود به نام *ادبیات عمومی و ادبیات تطبیقی* گشوده و به تفصیل در این زمینه سخن رانده است. او ضمن تفکیک دو مقوله «مضمون» و «درون‌مایه»، معتقد است: «درون‌مایه واحدی است که ماهیتی ادبی به خود نگرفته و تاکنون در قالب یک شکل ادبی از آن استفاده نشده است» (هنری پاژو، ۱۹۹۷م: ۱۱۰). از نگاه پاژو: «مطالعات بوطیقای به مضمون به عنوان یک عنصر ساختاری برای متن می‌نگرند و این برعکس درون‌مایه است که عنصری اضافی و تغییرپذیر قلمداد می‌شود» (همان‌جا)؛ بدین ترتیب، مضمون اسطوره‌ای یعنی آن موضوع مرکزی و کانونی که در قالب اسطوره، پرورده و ادبی شده است؛ مثلاً مظلوم‌بودن و ناجوانمردی‌دیدن از اطرافیان، موضوعی است که از رهگذر ساختار روایی اسطوره سیاوش به یک مضمون هنری و ادبی تبدیل شده است. چنان‌که گفته شد، این مضمون اسطوره‌ای، ثابت است؛ اما اشکال عرضه آن با هم متفاوت‌اند و هر آفرینشگر ادبی و هنری‌ای متناسب با ابزارهای هنری و توانایی‌های ادبی خود، آن را می‌پرورد و سامان می‌بخشد.

مطالعات مضمون‌شناسانه، متنوع و متکثرند و مضمون‌شناسی تاریخی، مضمون‌شناسی اسطوره‌ای و مضمون‌شناسی فولکلوریک در شمار این مطالعات قرار می‌گیرد. در مضمون‌شناسی تاریخی می‌توان حضور شخصیتی تاریخی را در متون مختلف یک دوره واکاوی و علل حضور آن شخصیت در آن دوره خاص را تحلیل کرد. همین مسئله درباره شخصیت اسطوره‌ای نیز مصداق می‌یابد. بازخوانی اسطوره آدم و حوا در روایت‌های معاصر و تبیین علل حضور آن، مضمون‌شناسی اسطوره‌ای قلمداد می‌شود و این مسئله، تاریخ اندیشه‌ها

را نشان می‌دهد که بسیار موردتوجه نظریه‌پردازان مکتب فرانسوی ادبیات تطبیقی قرار گرفته است.

۲-۲. مضمون‌شناسی

به‌طور کلی، مضمون‌شناسی درزمره یکی از روش‌های پژوهشی مکتب فرانسوی ادبیات تطبیقی قرار می‌گیرد. ماریوس فرانسوا گی‌یار^۳ ضمن سخن‌گفتن درباره حوزه‌های مطالعاتی پژوهشگران درزمینه ادبیات تطبیقی، پرداختن به مضمون را درکنار واکاوی ژانرها قرار داده است. او در فصل چهارم کتاب خود، پس از پرداختن به انواع ادبی همچون نمایشنامه، شعر و داستان، به مضامین رسیده و شماری از آن‌ها را ذکر کرده است. یکی از مضامین مطرح برای پژوهش درحوزه ادبیات تطبیقی ازنگاه گی‌یار، شخصیت‌های اسطوره‌ای است. این پژوهشگر ضمن اشاره به اسطوره فاوست و دون ژوان، وظیفه پژوهشگر ادبیات تطبیقی را رصدکردن کیفیت انعکاس این اساطیر در بافت‌های فرهنگی دوران گذشته یا امروز و در خارج از مرزهای ملی دانسته است (فرانسوا گی‌یار، ۱۹۸۸م: ۵۷-۵۸)؛ بدین ترتیب، ازنگاه گی‌یار، دنبال‌کردن روند انتقال یک الگوی نوعی اسطوره‌ای از جایگاه نخستین آن به جایگاه و متنی دیگر، آن‌هم در سرزمین دیگر، مضمون‌شناسی تلقی می‌شود. طبعاً تأکید گی‌یار بر پیش‌شرط خروج از مرزهای ملی، قابل درک است؛ زیرا مطالعات مضمون‌شناسانه اسطوره‌ای در اروپا به‌گونه‌ای است که گویی پژوهشگر تطبیقی درون مرزهای ملی پژوهش می‌کند. علت این مسئله نیز آن است که «سنت‌های ادبی غربی، متکی بر مجموعه‌ای به‌هم‌پیوسته و درهم‌تنیده از یادها و اشارات به گذشته است و با تمام مسائل مرتبط با دنیای گذشتگان، مأنوس است» (عبدالمنعم جبر، ۱۹۸۳م: ۴۲)؛ بنابراین، تأکید بر مقوله «خروج از مرزهای ملی و تفاوت زبانی» می‌تواند علاوه‌بر اینکه عاملی مؤثر در تشخیص‌بخشی به زبان فرانسوی باشد، سازوکاری راهگشا برای این چالش پیش‌روی پژوهشگران کلاسیک درحوزه ادبیات تطبیقی و به‌ویژه پژوهشگران قائل به اروپامحوری^۴ باشد.

دانیل هنری پاژو نیز صورت‌بندی‌هایی را که زیگبرت پراور درباره مضمون‌ها به‌دست داده، ذکر کرده است. پنجمین عنوان در این صورت‌بندی، «شخصیت‌های برآمده از اسطوره و ادبیات (نظیر پرومته و هملت)» است (هنری پاژو، ۱۹۹۷م: ۱۱۲). از نگاه او:

برای آنکه پژوهش مضمون‌محور در خدمت به تاریخ قرار گیرد، باید تعاملی میان متن و تاریخ برقرار گردد. این تعامل مضمون‌شناسی با تاریخ به درک و پذیرش این مسئله منتهی می‌شود که چگونه یک موضوع و پدیده یا لحظه‌ای تاریخی می‌توانند همدیگر را به‌گونه‌ای متقابل توضیح و تفسیر نمایند. در این حالت، مضمون‌شناسی می‌تواند به‌گونه‌ای مشخص و معین، بُعدی از تاریخ اندیشه یا باور یک دوره و ادبیاتی مشخص را آشکار سازد. گاه مضمون همچون آشکارساز باورها و عقاید عمل می‌کند؛ [همچنین] می‌توان مضمون یک متن را با مضامین متون دیگر (امر تطبیقی) و با مضامین دیگری برای فهم ویژگی خاص یک اثر مقایسه کرد و این مسئله را دریافت که چگونه مجموعه‌ای از متون از طریق واکاوی مضمون یا مضامین متعدد، تخیلی خاص می‌آفرینند؛ بدین ترتیب، مضمون‌شناسی در خدمت به تاریخ احساسات و اندیشه‌ها قرار می‌گیرد؛ زیرا اجازه می‌دهد بفهمیم چگونه می‌توان تخیلی مشخص را در دوره‌ای و از طریق اشکال ادبی معین و در چارچوب فضای فرهنگی مشخصی بیان کرد (همان: ۱۱۵).

بدین سان، پاژو در سیاق پرداختن به مضمون‌شناسی، بیشتر سیر تاریخی دگردیسی مضامین را در نظر دارد و اصولاً بر این باور است که رویکرد تطبیقی مضمون‌شناسی باید «در خدمت به تاریخ» قرار گیرد. این مسئله، بیشتر ناشی از آن است که یکی از بنیادی‌ترین محورهای مورد نظر پژوهشگران حوزه ادبیات تطبیقی در مکتب کلاسیک - چنان‌که پیشتر گفتیم - تاریخ ادبی و رصد کردن تحول تاریخی یک مضمون یا پدیده ادبی است. نکته دیگر آنکه این مسئله، نشانگر میزان توجه مکتب کلاسیک ادبیات تطبیقی به عوامل برون‌متنی و بی‌اعتنایی آن به اصالت متن است. از این مسئله، جان فلیچر^۶ و رنه ولک^۷، از نظریه‌پردازان مکتب آمریکایی ادبیات تطبیقی انتقاد کرده‌اند. وجود چنین خصوصیت‌هایی در رویکرد نظریه‌پردازان مکتب کلاسیک باعث می‌شود پژوهشگر حوزه تطبیقی صرفاً پدیده‌های ادبی یا

اسطوره‌ای نهفته در متن را توصیف کند و از تحلیل و شناخت قوانین حاکم بر متن ادبی و در نتیجه، پرداختن به نظریه و فلسفه ادبیات بازماند. در پژوهش حاضر می‌کوشیم با تکیه بر دیدگاه‌های نسل تحول‌خواه همان مکتب کلاسیک، راه‌حلی برای غلبه بر این چالش عرضه کنیم.

۲-۳. مضمون‌شناسی و اسطوره

این مقوله همواره از مباحث درنگ‌انگیز برای پژوهشگران فرانسوی بوده است؛ مثلاً پاژو هرچند پس از مضمون‌شناسی، فصلی مستقل را برای مبحث اسطوره گشوده، به هم‌پوشانی و درهم‌تنیدگی این دو اذعان کرده و از مضامین اسطوره‌ای سخن گفته است؛ کمالینکه ریموند تروسن چنان‌که پاژو گفته، از سال ۱۹۶۵ تا ۱۹۸۱ در تمایز میان دو مبحث اسطوره و مضمون، مردد بوده است (هنری پاژو، ۱۹۹۷م: ۱۴۴). از نگاه پاژو:

یقیناً اسطوره با مضمون، شناسا، درون‌مایه، تصویر، نماد و الگو هم‌پوشانی دارد و نیز به یقین و همان‌گونه که پی‌یر برونل یادآوری می‌کند، ادبیات تطبیقی باید هرازگاهی در اصطلاحات خود بازنگری کرده، آن‌ها را پالایش نماید. [...] مضامین، اساطیر، تصاویر، شخصیت‌ها و انگیزه‌ها جزئی از یک کل که همان متن است، قلمداد می‌شوند (همان: ۱۴۴ - ۱۴۵).

اشاره پاژو به مقوله‌هایی همچون «کل» و «متن»، جزو معدود نشانه‌های گذرآرام پیروان نظریه پردازان مکتب کلاسیک ادبیات تطبیقی از جزء به کل و گسست آنان به صورتی بسیار محدود از محوریت تاریخ و حرکت به سمت قطب ادبیت متن است؛ زیرا پژوهشگران این مکتب در وهله نخست، دغدغه پرداختن به جزء جزء متن ادبی برای ردیابی نشانه‌های تأثیر یک شاعر، نوع ادبی یا مضمون اولیه بر متن ادبی دارند و به کلیت و ادبیت متن چندان توجهی نمی‌کنند. در این میان،

بعضی از متخصصان (مثل ر. تروسون) از به‌کاربردن عبارت «اسطوره ادبی» تنفر دارند و «مضمون» را ترجیح می‌دهند. بی‌شک، منشأ این بدگمانی به تعریف نسبتاً محدود کلمه

اسطوره برمی‌گردد که کاربردش به قوم‌شناسان، مردم‌شناسان، فولکلورشناسان و یا صرفاً به اسطوره‌شناسان و متخصصان مذاهب واگذار شده است (شورل، ۱۳۸۶: ۹۸).

ازنگاه ریمون تروسن^۷، یکی دیگر از نظریه‌پردازان حوزه مضمون‌شناسی، هدف از مضمون‌شناسی و واکاوی پیش‌الگوهای اسطوره‌ای، پی‌بردن به اصول یا معضلات ثابتی است که به‌شکل‌های متفاوت در زندگی شخصیت‌های اساطیری رخ می‌نماید؛ به سخن دیگر، اصلی ثابت در طبیعت آدمی، امری که ظاهراً همیشه در تغییر است و درعین حال، همیشه در زیر نقاب اسطوره ابدی و محفوظ است (سالمون پراور، ۱۳۹۳: ۹۶).

این «اصول یا معضلات ثابت»، همان مضامینی هستند که داستان اسطوره‌ای را شکل می‌دهند. ایوشورل^۸ نیز در کتاب خود به نام *ادبیات تطبیقی*، به‌گونه‌ای متداخل، این دو مقوله را کاویده و در فصل چهارم همین اثر، تحت عنوان «اسطوره‌های ادبی» (ر.ک: شورل، ۱۳۸۶: ۹۸ به بعد) از مضمون‌شناسی سخن گفته و با تکیه بر همین هم‌پوشانی و درهم‌تنیدگی اسطوره و مضمون، مباحث خویش را پیش برده است.

بدین ترتیب، تعیین حدود مرزی دقیق میان مضمون و اسطوره، دشوار به‌نظر می‌رسد؛ خاصه وقتی اسطوره در مقام یک مضمون در متن ادبی کاربرد یابد و نویسنده با تکیه بر مضمونی که اسطوره حامل آن است، اثر ادبی یا هنری خود را بیافریند. پاژو تمایزی میان اسطوره و مضمون قائل نشده و از این روی، معتقد است اسطوره، مضمون و تصویر تطبیقی، موضوعاتی هستند که از طریق آن‌ها متونی که پژوهشگران تطبیقی بدان‌ها می‌پردازند، فراهم می‌شوند. این چیزها از «موضوع متون» جدا نمی‌شوند (هنری پاژو، ۱۹۹۷م: ۱۴۵). وی سپس راهکاری بدین شرح را برای مطالعه تطبیقی اساطیر در متون ادبی به‌دست داده است:

پژوهش تطبیقی باید تمام تغییرات رخ داده در اساطیر کهن از قبیل کاربردهای جدید آن، دگرسانی‌ها، برآمدن‌ها و غیاب آن در ادوار مختلف را در آثار نویسندگان واکاوی کند؛ همچنین باید علل غیاب ناگهانی این اساطیر و اقتباس‌های استثنایی آن‌ها بررسی شود.



برای ادبیات و تخیل ادبی، اسطوره، تاریخ دینامیک و الگوی جمعی و فردی است (همان: ۱۴۶).

بر این اساس، پژوهشگر حوزه ادبیات تطبیقی در فرایند واکاوی متون ازمنظر مضمون‌شناسانه باید ضمن استخراج تغییرهای صورت‌گرفته در یک الگوی اسطوره‌ای، سیر تطور و تکامل یا دگرسانی آن را در متون متأخر کشف و پس از آن، علل و عوامل این دگرسانی‌ها و دگرگونی‌ها را تبیین کند. این مسئله، باعث شناخت اندیشه حاکم بر نویسندگان و در وهله بعد، اندیشه حاکم در جامعه طی یک دوره زمانی مشخص می‌شود. از نگاه کنت روتون^۹ نیز:

مضمون‌شناسی، شاخه‌ای از مطالعات ادبی است [...] بررسی مضمون‌شناسانه اساطیر، رشته‌ای است در دست متخصصان ادبیات تطبیقی. مضمون‌شناسان معمولاً داستان‌هایی را در ارتباط با چهره‌های مشهورتر اسطوره‌های کهن برمی‌گزینند و آن‌گاه روایات گوناگون نویسندگان اروپایی را از متون عهد عتیق تا امروز مطالعه می‌کنند تا ببینند چه تأثیری بر آن‌ها نهاده است. [...] مضمون‌شناسان افزون‌بر فراخوانی مورخان ادبی به تفکر درباره علت ناپدیدشدن و پدیداری مجدد برخی اساطیر، ما را قادر می‌سازند که دقیقاً جنبه‌هایی از اسطوره را که نویسنده در نوشته‌های خود بر آن تأکید کرده است، ببینیم (روتون، ۱۳۹۴: ۹۸-۹۹).

روتون نیز مانند دیگر پژوهشگران در مکتب کلاسیک ادبیات تطبیقی بر وجه ادبی اسطوره و کیفیت ادبی‌شدن آن تأکید نکرده یا دست‌کم در سخن خود، آشکارا این موضوع را ذکر نکرده و این مسئله نیز کاملاً طبیعی است؛ زیرا اساساً نسل میانی یا همان آکادمیک محققان مکتب کلاسیک همچون ژان ماری کاره، غالباً دغدغه تعریف پارادایم‌های فکری این مکتب را در سر داشتند و با عدول شخصیت‌هایی همچون رنه اتیامل^{۱۰} و روبر اسکارپی^{۱۱} از این اصول مستحکم و دقیق و در نتیجه توجه به بُعد زیبایی‌شناختی متن، مخالف بودند.

بنابراین، در پژوهش مضمون‌شناسانه، بیشتر بر روند تاریخی یا سیر دگرگونی و دگردیسی تاریخی مضمون اسطوره‌ای تأکید می‌شود؛ اما پیشنهاد ما در پژوهش حاضر، آن است که با تکیه

بر اندیشه‌های نسل تحول‌خواه مکتب کلاسیک ادبیات تطبیقی که آهسته‌آهسته می‌کوشیدند جوانب زیبایی‌شناختی متن را نیز در فرایند مطالعاتی خود در نظر گیرند، می‌توان روشی ترکیبی را به دست داد و به این جنبه نیز در روند پژوهش مضمون‌شناسانه توجه کرد. این مسئله علاوه بر آنکه مانع از ذوب شدن ادبیات تطبیقی در پژوهش‌های تاریخی می‌شود، بستری برای تمرکز بر ماهیت ادبی متن و ادبی شدن اسطوره در متن را فراهم می‌آورد. پذیرش چنین مسئله‌ای ضمن تبیین ماهیت بینارشته‌ای مضمون‌شناسی می‌تواند پاسخی به انتقاد رنه ولک از روش‌شناسی مکتب تطبیقی کلاسیک نیز باشد. در این میان، نظریه‌های پی‌یر برونل که بر ضرورت تجدیدنظر ادبیات تطبیقی در اصطلاحات و تعاریف خود تأکید می‌کرد، می‌تواند در این زمینه، کارساز باشد؛ مثلاً توجه پژوهشگر حوزه ادبیات تطبیقی به شگردها و مکانیزم‌هایی ادبی مانند عنوان‌پردازی متن ادبی، دگرسان‌سازی شخصیت‌ها، کشف نمادپردازی‌های اسطوره‌ای نهفته در متن، و خلق زمان یا مکان اسطوره‌ای، همگی می‌توانند جزو عناصری باشند که پژوهشگر حوزه ادبیات تطبیقی در فرایند پژوهش خود بدان‌ها توجه می‌کند. طبعاً این مسئله باعث می‌شود پژوهش تطبیقی به گونه‌ای ضمنی و نامحسوس به سمت نقد اسطوره‌ای بلغزد و این، مسئله‌ای است که پی‌یر برونل نیز بدان توجه کرده و آن را طبیعی دانسته است (ر.ک: نامور مطلق، ۱۳۹۲: ۴۲۹).

۲-۴. مضمون‌شناسی و نقد مضمونی

اشتراک دو مفهوم «مضمون‌شناسی» و «نقد مضمونی» در مقوله مضمون، در وهله نخست، پژوهشگر را به سمت وجود اشتراک‌هایی میان این دو سوق می‌دهد و به نظر می‌رسد هر دو مفهوم مورد بحث، معنای واحدی دارند؛ اما در واقع، این دو اصطلاح، منفک از یکدیگرند. مضمون‌شناسی در مقام یکی از رویکردهای روش‌شناسانه در حوزه ادبیات تطبیقی عمل می‌کند و پژوهش‌های صورت گرفته در آن زمینه بر حوزه ادبیات تطبیقی، کانونی می‌شود؛ حال آنکه در نقد مضمونی، به متن ادبی از منظری متفاوت نگریسته می‌شود.

از دیدگاه نقد مضمونی، اساساً متن ادبی را نباید ابژه‌ای علمی به‌شمار آورد که با بررسی‌های موشکافانه و تحلیل علمی، معنای آن بر ما آشکار گردد؛ بلکه اساس نقد این متون را باید بر این باور بنیاد نهاد که ادبیات پیش‌از آنکه یک ابژه شناختی و علمی باشد، یک ابژه تجربی و احساسی است که جوهره و درونه‌ای مضمونی دارد (بابک‌معین، ۱۳۸۹: ۹۰).

نقد مضمونی با نظریه‌پردازانی همچون ژرژ پوله، استاروبنسکی و بگن، قائل به همدلی خواننده با نویسنده در خوانش متن ادبی است و اساساً وارد حوزه ادبیات تطبیقی نمی‌شود؛ بدین ترتیب، این دو حوزه پژوهشی ادبی، جدا از یکدیگرند و نباید با هم خلط شوند.

۲-۵. مضمون‌شناسی اسطوره‌ای و کهن‌الگو

مضمون اسطوره‌ای را نباید با کهن‌الگو خلط کرد. «کهن‌الگوها دارای ثبات و قوام هستند و با شرایط فرهنگی تغییر نمی‌کنند» (نامور مطلق، ۱۳۹۲: ۲۹)؛ بدین ترتیب می‌توان گفت کهن‌الگوها جنبه‌ای باثبات‌تر و فراگیرتر دارند و اعم از مضامین هستند که متناسب با وضعیت‌های فرهنگی مختلف کنار نهاده می‌شوند یا رواج می‌یابند. «به‌نظر یونگ، ناخودآگاه جمعی انسان دربردارنده مضامین و سرنمون‌های شگفت‌انگیزی است که صورت ازلی یا مثالی نامیده می‌شود» (مدرسی، ۱۳۹۰: ۳۸۷)؛ کمااینکه «کهن‌الگو [...] تصویر کامل و مطلق است که به‌واقع ماورای طبیعی است؛ اعم از اینکه در چارچوب دینی یا اسطوره‌ای ظاهر شود و یکی از بارورترین منابع ادبیات است» (همان: ۳۸۸)؛ اما یک الگوی نوعی می‌تواند یک شخصیت اسطوره‌ای، تاریخی یا فولکلوریک باشد؛ مثلاً کوروش، یکی از شاهان ایرانی و از الگوهای تاریخی‌ای است که زینب فواز، یکی از نویسندگان عرب، او را در رمان خود باعنوان *الملك قوروش* (شاه کوروش) متجلی کرده است. طبعاً کوروش، یک کهن‌الگو (آرکی تایپ) مانند یک درخت یا پرند نیست که مصداق‌های بسیار گوناگون داشته باشد؛ بلکه صرفاً شخصیتی تاریخی است و بنابراین، پرداختن به کیفیت بازنمایی این الگوی تاریخی در متن ادبی، نوعی مضمون‌شناسی یا واکاوی الگوهای تاریخی در متون ادبی تلقی می‌شود.

۲-۶. مضمون‌شناسی اسطوره‌ای و بینامتنیت

از دهه هفتاد قرن بیستم میلادی، نظریه‌ای تحت عنوان بینامتنیت درباره متون ادبی عرضه شد. ژولیا کریستوا با تکیه بر دیدگاه‌های میخائیل باختین، تعریفی از بینامتنیت عرضه کرده است که تمایز میان این نظریه با مضمون اسطوره‌ای را دشوار می‌کند. کریستوا در یکی از سخنرانی‌های خود گفته: «تصور من از بینامتنیت به نظریه گفت‌وگویی باختین و نظریه متن بارت برمی‌گردد» (Kristeva, 2002: 8)؛ سپس افزوده است: «من اندیشه باختین درباره وجود صداهای متعدد در درون یک متن را با ایده چند متن در درون یک متن جایگزین کردم و تاریخ، همین است!» (همان).

بر این اساس، کریستوا بینامتنیت را نوعی جابه‌جایی متون و به تعبیر ساده‌تر، حضور دگرگون‌شده متون پیشین در متون حاضر تلقی کرده است (پژمان، ۱۳۹۳: ۱۳۳ به بعد)؛ بدین ترتیب، کریستوا به معنای متن از رهگذر تعامل آن با متون پیشین پرداخته است؛ زیرا «متن در درون خود، هیچ معنای واحد یا یکپارچه‌شده‌ای ندارد؛ بلکه بخشی از فرایندهای فرهنگی-اجتماعی در جریان است» (Elmo Raj, 2015: 78).

این نظریه، تعیین حدود مرز میان بینامتنیت و مضمون اسطوره‌ای را اندکی دشوار می‌کند؛ اما از این نکته نباید غافل شویم که بینامتنیت، حضور دگرگون‌شده متون متنوع در یک متن ادبی است؛ حال آنکه، پژوهش در حوزه مضمون‌شناسی اسطوره‌ای، واکاوی سیر تاریخی حضور الگوی اسطوره‌ای، تاریخی یا یک مضمون در چند متن ادبی است؛ به تعبیر دیگر، در مضمون‌شناسی اسطوره‌ای، دنبال کردن سیر تاریخی یک مضمون در متون مختلف اهمیت دارد؛ مثلاً رصد کردن کیفیت انتقال شخصیت اسطوره‌ای سیاوش از جایگاه اولیه به جایگاه اسطوره ادبی در متون کلاسیک و معاصر، پژوهشی مضمون‌شناسانه تلقی می‌شود و در قلمرو ادبیات تطبیقی قرار می‌گیرد؛ حال آنکه در بینامتنیت، کیفیت حضور یک یا چندین متن مکتوب یا شفاهی، صرفاً در یک متن تحلیل می‌شود؛ مثلاً حضور متون مختلف دینی، ادبی و تاریخی، باورهای فرهنگی و... در متن داستانی میرزا یونس از سیروس شمیسا بینامتنیت تلقی می‌شود.



بدین ترتیب، وجه اشتراک بینامتنیت و الگوی نوعی / اسطوره‌ای، صرفاً در «حضور» است؛ حال آنکه وجه اختلاف آن‌دو، تأکید الگوی نوعی / اسطوره‌ای بر جنبه تاریخی و تأکید بینامتنیت بر برساختن فضای ادبی و جمال‌شناختی از طریق حضور متون متعدد است. از این رهگذر می‌توان گفت مضمون‌شناسی بیشتر به تاریخ گرایش دارد و بینامتنیت به تحلیل.

۳. کیفیت کاربست مضمون‌شناسی اسطوره‌ای

پس از تبیین مبانی نظری مضمون‌شناسی به‌طور عام و مضمون‌شناسی اسطوره‌ای به‌صورت خاص باید کیفیت کاربست این روش پژوهشی را تبیین کرد. پژوهشگر حوزه ادبیات تطبیقی پس از انتخاب یک مضمون اسطوره‌ای از میان مضامین اساطیری باید روایت اولیه آن اسطوره را در نخستین منابع در دسترس به‌دست آورد؛ مثلاً پژوهشگر حوزه تطبیقی پس از آنکه انعکاس روایت اسطوره‌ای هابیل و قابیل یا آدم و حوا را در یکی یا برخی از متون ادبی معاصر فارسی کشف کرد، باید ابتدا به عهد عتیق که کهن‌ترین روایت موجود از این مضمون است، مراجعه و روایت آن را به‌صورت کامل استخراج کند؛ پس از آن، پژوهشگر پیوند تاریخی موجود میان متن ادبی و روایت اسطوره‌ای را اثبات می‌کند. اثبات وجود پیوند تاریخی میان دو متن (در اینجا متن روایت اسطوره‌ای و متن معاصر، موردنظر است)، یکی از مهم‌ترین پارادایم‌های فکری مکتب کلاسیک در ادبیات تطبیقی را شکل می‌دهد؛ بدین ترتیب، اثبات این موضوع برای انطباق پژوهش با رهیافت‌های پژوهشی مکتب یادشده، ضروری است.

در این مرحله، پژوهشگر تطبیقی با کندوکاو در متن واکاوی‌شده یا آثار دیگر خالق متن ادبی یا رصدکردن دیگر ابعاد مؤثر در شکل‌دادن به سامانه فکری مؤلف یا شاعر باید وجود ارتباط میان متن معاصر و روایت اسطوره‌ای را اثبات کند. وجود پیرامن‌هایی همچون گزینش بخشی از روایت توراتی هابیل و قابیل در ابتدا یا میانه متن یا بیان استعاره یا تلویح و اشاره به این روایت، همگی نشانه‌هایی کارساز در اثبات این رابطه تاریخی هستند؛ مثلاً احمد شاملو در

شماری از سروده‌های خود از جمله شعر «شبانۀ ۹» به اساطیر غیرایرانی از جمله اسطوره‌های مسیحی یا یونانی اشاره کرده است:

آری مرگ

انتظاری خوف‌انگیز است

انتظاری

که بی‌رحمانه به‌طول می‌انجامد

مسخی‌ست دردناک

که مسیح را

شمشیر به کف می‌گذارد

در کوچه‌های شایعه

تا به دفاع از عصمت مادر خویش

برخیزد

و بودا را

با فریادهای شوق و شور هلهله‌ها

تا به لباس مقدس سربازی درآید

یا دیوژن را

با بقیۀ شکسته و کفش برقی

تا مجلس را به قدوم خویش مزین کند

در ضیافت شام اسکندر

(شاملو، ۱۳۹۲: ۵۳۶-۵۳۷)

پژوهشگر تطبیقی پس از به‌دست‌آوردن تصویری کلی و دقیق از روایت اسطوره‌ای مسیح، بودا و دیوژن در این قطعه شعری، کیفیت دگردیسی و دگرگونی این روایت‌ها را در متن معاصر می‌کاود و مشخص می‌کند متن ادبی کدام ابعاد از روایت اسطوره‌ای را برگزیده و کدام ابعاد را فرو گذاشته و نادیده انگاشته است. پس از این مرحله باید علل و عوامل این مسئله را نیز تبیین کند و در پی آن، کیفیت ادبی‌شدن مضمون اسطوره‌ای را توضیح دهد و مثلاً به این

مسائل پردازد که متن ادبی با استفاده از چه شگردها و مکانیزم‌هایی اسطوره اولیه را به صورت اسطوره‌ای ادبی درآورده است. این مسئله باعث می‌شود پژوهش تطبیقی به کشف جوانب تاریخی و اثبات پیوند میان دو متن منحصر نشود و جنبه ادبی متن نیز در آن، موردنظر باشد. در این میان، اگر محور پژوهش تطبیقی، کیفیت انعکاس یک مضمون اسطوره‌ای در چند روایت شعری یا داستانی معاصر در یک دوره مشخص باشد، باید به این نکته نیز توجه کرد که چه علل و عوامل اجتماعی، تاریخی، فرهنگی یا سیاسی‌ای باعث شده‌اند مضمون اسطوره‌ای مثلاً پرمته یا سیزیف، مورد توجه شاعران یا نویسندگان در آن دوره بخصوص قرار گیرد و چرا نویسندگان یا شاعران از میان اسطوره‌های متعدد، اسطوره‌ای خاص را برگزیده و در متون ادبی خود وارد کرده‌اند. این رویکرد، پژوهش را با تاریخ اندیشه- که همواره یکی از دغدغه‌های پژوهشگران در مکتب کلاسیک ادبیات تطبیقی همچون جان هزار و ویکتور ویلارت شال بوده است- پیوند می‌زند.

۴. نتیجه

براساس آنچه در پژوهش حاضر گفتیم، استخراج مضمون اسطوره‌ای یا تاریخی از طریق بازخوانی متون کلاسیک و پیش‌متن‌ها، واکاوی کیفیت بازسازی اسطوره اولیه در قالب یک متن ادبی متعلق به دوران معاصر و درواری مرزهای ملی، و تحلیل علل و عوامل روی آوردن نویسندگان و شاعران به اسطوره‌ای مشخص در دوره‌ای معین از تاریخ ادبی یک سرزمین، بخش‌های اساسی از یک پژوهش مضمون‌شناسانه را شکل می‌دهند. در پژوهش پیش‌روی، ضمن تبیین تفاوت‌های ماهوی موجود میان مضمون‌شناسی، کهن‌الگو و بینامتنیت، بر ضرورت مرزبندی میان نقد مضمونی و مضمون‌شناسی تأکید کرده‌ایم. در پژوهش حاضر پیشنهاد شده است پژوهشگران حوزه تطبیقی در کنار پرداختن به جنبه‌های تاریخی، به کیفیت ادبی شدن اسطوره اولیه در متن نیز توجه کنند و از رهگذر گشودن رمزگان نهفته در سازگان اسطوره ادبی شده، شگردها و مکانیزم‌های نویسنده یا شاعر را موردنظر قرار دهند. این مسئله علاوه بر

توجه به قطب تاریخی نهفته در متن، قطب ادبی آن را نیز درمقام یک کلیت ادبی کشف و استخراج می‌کند و مانع ذوب‌شدن پژوهش تطبیقی و در مرحله بعد، ادبیات تطبیقی در مطالعات تاریخی خواهد شد. بی‌تردید، نظریه‌پردازان مکتب کلاسیک در آخرین مراحل حاکمیت این مکتب با رواج مقوله اصالت متن مواجه شدند؛ اما چندان روی خوشی بدان نشان ندادند و چنان‌که گفتیم، تنها شماری اندک از آنان توانستند از قیدوبندها و پیش‌شرط‌های دست‌وپاگیر مکتب کلاسیک رهایی یابند و مقوله‌هایی همچون «بوطیقای تطبیقی» را مطرح کنند. در عصر حاضر، با توجه به لزوم اهتمام به هویت و استقلال ادبی متن و به‌منظور پویاکردن این روش پژوهشی، توجه به بُعد ادبی متن در این رویکرد پژوهشی توصیه می‌شود. این خصوصیت می‌تواند این رویکرد را به‌صورتی پویا در مطالعات تطبیقی درآورد و ماهیتی بینارشته‌ای بدان بخشد. در پژوهش حاضر کوشیده‌ایم این روش پژوهشی را که در کشورمان مغفول مانده یا کاملاً تبیین نشده است، معرفی کنیم و بستری را فراهم آوریم تا از این منظر، پژوهش‌هایی روشمند در حوزه معرفتی ادبیات تطبیقی انجام گیرد. حضور اسطوره‌های ادبی هندی و بودایی در شعر سهراب سپهری و اسطوره‌های یونانی و سامی در شعر احمد شاملو نمونه‌هایی هستند که می‌توان از آنها به‌عنوان موضوع و محور پژوهش‌های مضمون‌شناسانه اسطوره‌ای استفاده کرد.

۵. پی‌نوشت

1. Thématologie
2. Daniel-Henri Pageaux
3. Marius-François Guyard
4. Eurocentrism
5. John Fletcher
6. Rene Wellek
7. Raymond Trousson
8. Yves Chevrel
9. Kenneth Knowles Ruthven
10. René Étiemble

11. Robert Escarpit

۶. منابع

- ارباب‌شیرانی، سعید (۱۳۹۱). *اشکال یک اسطوره: گونه‌گونی شخصیت ادبی حضرت یوسف*. ترجمه مجدل‌الدین کیوانی. تهران: نیلوفر.
- انوشیروانی، علی‌رضا و سحر غفاری (۱۳۹۳). «بررسی تطبیقی کارکردهای پیش‌نمونه در رمان مدرن». *ویژه‌نامه ادبیات تطبیقی* (فرهنگستان زبان و ادب فارسی). پیاپی ۱۰. صص ۶۳-۸۲.
- بابک‌معین، مرتضی (۱۳۸۹). *نقد مضمونی، آرا، اندیشه‌ها و روش‌شناسی ژرژ پوله*. تهران: علمی و فرهنگی.
- رضایی، عرب‌علی (۱۳۸۲). *واژگان توصیفی ادبیات*. تهران: فرهنگ معاصر.
- روتون، ک. ک. (۱۳۹۴). *اسطوره*. ترجمه ابوالقاسم اسماعیل‌پور. چ ۵. تهران: نشر مرکز.
- سالمون‌پراور، زیگبرت (۱۳۹۳). *درآمدی بر مطالعات ادبی تطبیقی*. ترجمه علی‌رضا انوشیروانی و مصطفی حسینی. تهران: سمت.
- سمیعی‌گیلانی، احمد (۱۳۸۶). «مضمون، مایه غالب و نماد». *نامه فرهنگستان*. د ۹. ش ۲. پیاپی ۳۴. صص ۴۹-۵۹.
- شاملو، احمد (۱۳۹۲). *مجموعه آثار: دفتر یکم: شعرها*. چ ۱۱. تهران: نگاه.
- شورل، ایو (۱۳۸۶). *ادبیات تطبیقی*. ترجمه تهمورث ساجدی. تهران: امیرکبیر.
- عبدالمنعم جبر، رجاء (۱۹۸۳). «الادب المقارن و فلسفه الادب». *مجله فصول*. المجلد الثالث. ابریل و مایو/یونیو. العدد الثالث. صص ۳۶-۴۷.
- فرانسوا گئی‌یار، ماریوس (۱۹۹۸). *الادب المقارن*. ترجمه هنری زغیب. الطبعة الثانية. بیروت: منشورات عویدات.
- مدرسی، فاطمه (۱۳۹۰). *فرهنگ توصیفی نقد و نظریه‌های ادبی*. چ ۱. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- مهاجر، مهران و محمد نبوی (۱۳۸۱). *واژگان ادبیات و گفت‌مان ادبی*. تهران: نشر آگه.
- نامور مطلق، بهمن (۱۳۹۲). *درآمدی بر اسطوره‌شناسی: نظریه‌ها و کاربردها*. تهران: سخن.

- نیک‌نام، لادن (مصاحبه‌کننده) و عباس پژمان (مصاحبه شونده). (آذر و دی ۱۳۹۳). «سایه‌های پنهان یک متن». مجله سینما و ادبیات. س ۱۱. ش ۴۳. صص ۱۳۲-۱۴۳.
- هاشمیان، لیلا و پیمان دهقان‌پور (۱۳۸۹). «بازتاب اسطوره هابیل و قابیل در برخی از رمان‌های ادبیات ایران و جهان». فصلنامه ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناسی. س ۶. ش ۲۱. صص ۱۸۳-۲۰۷.
- هنری باجو، دانییل (۱۹۹۷). *الادب العام و الادب المقارن*. ترجمه غسان السید. دمشق: اتحاد الکتاب العرب.
- Elmo Raj, P. Prayer (2015). "Text/texts: Interrogating Julia Kristeva's Concept of Intertextuality". *ArsArtium: An International Peer Reviewed-Cum- Refereed, Research Journal of Humanities and Social Sciences*. Vol. 3. pp. 77-80.
- Kristeva, Julia, (2002). "'Nous Deux" or A Hi Story of Intertextuality". *The Romanic Review Journal*. Vol. 93. January-March. pp. 7-13 .